

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجاه و نهم ۹۸ / ۱۱ / ۰۵

موضوع: بررسی ادله مشروعیت سنت (۵) - بررسی مسئله نسخ قرآن با سنت!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقيه الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

مرسل تابعی نزد اهل سنت چه حکمی دارد؟

پاسخ:

مرسل تابعی را غالباً می‌گویند حجت است؛ البته آقایان در این مسئله اختلاف دارند. یعنی غیر از صحابه که این‌ها در موردش اتفاق نظر دارند، و از دیدگاهشان فاسق و غیر فاسقش حجت است؛ نسبت به غیر صحابه، همه اختلافی است! مرسل صحابه حجت است یا حجت نیست؛ مرسل تابعی حجت است یا حجت نیست؛ اختلافی است!

پرسش:

آن روایتی را که «مصنف ابی شیبیه» نقل کرده درباره احراق خانه حضرت زهرا، می‌گویند آن روایت از «اسلم» هست و او در آن زمان اصلاً مدینه نبوده است! لذا روایت مرسل است!

پاسخ:

الان من خدمت تان عرض می‌کنم در رابطه با «اسلم» دارند که:

« أسلم القرشي العدوي... أدرك زمان النبي »

«عجلی» هم گفته:

«مدینی ثقة من كبار التابعین»

تهذیب الکیمال؛ اسم المؤلف: یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج المزی الوفاة: ۷۴۲، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - ۱۴۰۰ - ۱۹۸۰، الطبعة: الأولى، تحقیق: د. بشار عواد معروف، ج ۲، ص ۵۲۹ و

۵۳۰

«مرقاة المفاتیح» هم گفته:

«مرسل التابعی حجة عند الجمهور»

مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح؛ اسم المؤلف: علی بن سلطان محمد القاری الوفاة: ۱۰۱۴هـ، دار النشر: دار الکتب العلمیة - لبنان/ بیروت - ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱م، الطبعة: الأولى، تحقیق: جمال عیتانی، ج

۹، ص ۴۳۴

دیگر از این بهتر؟! «فتح المغیث» دارد:

«وأما المراسیل فقد کان أكثر العلماء یحتجون بها فیما مضی»

فتح المغیث شرح ألفیة الحدیث؛ اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی الوفاة:

۹۰۲هـ، دار النشر: دار الکتب العلمیة - لبنان - ۱۴۰۳هـ، الطبعة: الأولى، ج ۱، ص ۱۳۹

اولا بر این که ایشان می گوید: اسلم، «ادرك زمان النبي»؛ وقتی این شد، دیگر تمام شد رفت. این را یا راست

می گوید یا دروغ می گوید؛ اگر دروغ می گوید پس دیگر حرف های «مزی» هم باطل است.

«ابن حجر» هم، می‌گوید:

«أسلم مولى عمر ... سافر مع النبي سفرتين»

الإصابة في تمييز الصحابة؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة:

٨٥٢، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي، ج١،

ص ٦٣

در جای دیگر می‌گوید:

«أسلم مولى عمر ثقة مخضرم»

یعنی هم زمان جاهلیت را و هم زمان پیغمبر را درک کرده است.

تقريب التهذيب؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار

النشر: دار الرشيد - سوريا - ١٤٠٦ - ١٩٨٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عوامة، ج١، ص ١٠٤

بعضی‌هایشان حرف‌های مفت می‌زنند؛ یا سواد ندارند، و کتاب‌های خودشان را نگاه نمی‌کنند؛ یا نه، کتاب‌هایشان را نگاه می‌کنند ولی عناد دارند! همین‌طور تیری در تاریکی می‌زنند. بزرگان ما هم که حوصله ندارند همه را بررسی بکنند، يك دفعه وقتی طرف اشکال می‌کند، عقب نشینی می‌کنند یا متوقف می‌شوند.

این‌ها را باید رفت گشت، بالا و پایش را بررسی کرد و قضیه را حل کرد. قوی‌ترین این‌ها «عثمان الخمیس» است که کتاب مستقلی در رابطه با هجوم به خانه حضرت زهرا دارد، و دارد از «عمر بن خطاب» دفاع می‌کند.

ما به طور مفصل هر شبهه‌ای که ایشان کرده است همه را یکی یکی جواب دادیم، یعنی شبهه‌ای نیست که «عثمان الخمیس» کرده باشد و ما جواب نداده باشیم. البته آقای «میلانی» هم، جواب مفصلی به «عثمان

الخمیس» داده است.

بنابراین می گویند که «اسلم» تابعی است؛ گفتیم که آقایان دارند:

«مرسل التابعي حجة عند الجمهور»

مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح؛ اسم المؤلف: علي بن سلطان محمد القاري الوفاة: ١٠١٤هـ، دار

النشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م، الطبعة: الأولى، تحقيق: جمال عيتاني، ج

٩، ص ٤٣٤

از طرفی هم ایشان صحابی است، و آقایان معتقد هستند که:

« الصحابة كلهم من أهل الجنة قطعا »

الإصابة في تمييز الصحابة؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة:

٨٥٢، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي، ج ١،

ص ١١

دوستان فایل شبهات فاطمیه را می توانند از سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر دانلود کنند و در اختیار

داشته باشند. این فایل در سایت، هم به صورت پی دی اف و هم به صورت پاور پوینت موجود است.

البته این فایل خیلی قدیمی است؛ یعنی برای چهار پنج سال قبل است، ما بعد از آن خیلی کار کردیم و به این

فایل مطالب اضافه کردیم. جدیدترش را دوستان از من بگیرند و روی سایت یا کانال بگذارند.

پرسش:

در قضیه «فتح ایران» در يك قسمت دارد که امام علی (علیه السلام) به عمر بن خطاب مشورت می داد. آیا این

مسئله صحیح است!؟

## پاسخ:

دروغ است، دروغ است، دروغ است! عمر در مسجد آمد، به او خبر دادند که صد هزار نیرو از ایران دارد می‌آید، عمر از ترس می‌لرزید و دندانهایش به هم می‌خورد. از همه مشورت گرفت هرکدام يك حرفی زدند، به علی (علیه السلام) هم رو کرد و گفت تو چرا حرف نمی‌زنی؟ امیرالمؤمنین گفت: اگر خودت بخواهی آن‌جا بروی، چنین و چنان می‌شود.

اگر یهودی هم از حضرت مشورت بگیرد حضرت مشورت می‌دهد؛ و اضافه بر آن امیرالمؤمنین نه به خاطر عمر، بلکه به خاطر مسلمان‌ها می‌گوید این کار بهتر است. آن‌هم جناب عمر اول سراغ حضرت علی (سلام الله علیه) نیامد.

ابتدا پرسید «طلحه» نظر تو چیست؟ «زبیر» تو چه می‌گویی؟ فلان و فلان شما چه می‌گویید؟ تا آخرش هم به امیرالمؤمنین رو کرد و گفت: یا علی تو ساکت هستی! چرا حرف نمی‌زنی؟ تو هم حرف بزن!  
وقتی امیرالمؤمنین حرف زد، حرف علی را گرفت. این حرف حضرت هم برای نجات مسلمین بوده، برای نجات کشور اسلامی بوده، نه به خاطر شخص عمر!

## پرسش:

پس چرا صحابی دیگر مثل «حذیفه» یا «عمار» در سپاه قادیسیه بودند؟!

## پاسخ:

در این مورد از امیرالمؤمنین مشورت خواستند، حضرت فرمود: شما اگر بروید حداقل يك قسمتی از فساد را جلوگیری کنید به نفع اسلام است. بعضی از صحابه با مشورت امیرالمؤمنین برای جلوگیری از فساد بیشتر، در

جنگ بودند. این که مصلحتش چه بوده ما نمی‌دانیم! اما خود حضرت امیر، امام حسن و امام حسین، هیچ کدام در این فتوحات شرکت نداشتند.

ما یک سوالی از این‌ها داریم: آقا شما یک جنگی در اسلام به ما نشان بدهید که فاتحش امیرالمؤمنین نباشد؛ از «جنگ بدر» گرفته تا «حنین» که آخرین جنگ است.

به ما بگویید که یکی از این فتح‌ها به دست امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) انجام نشده باشد شما به ما نشان بدهید. این را ندارند. خود عمر می‌گوید:

«لولا سيفه لما قام عمود الإسلام»

شرح نهج البلاغة؛ اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد

المدائني الوفاة: ٦٥٥ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م، الطبعة:

الأولى، تحقيق: محمد عبد الكريم النمري، ج ١٢، ص ٥١

این سیف علی در این بیست و پنج سال چه شد؟ آیا سیف امیرالمؤمنین گند شده بود؟ آیا امیرالمؤمنین شجاعتش را از دست داده بود؟ قضیه چه بود؟ شجاعت علی کجا رفت؟ چرا در این فتوحات اسمی از علی نیست؟ این همه فرماندار، حاکم و... نصب کردند، چرا در هیچ کجا اسم از علی نیست؟

این که یک مسؤلیت کوچکی حتی برای تقسیم بیت المال در «مدینه» یا فرضاً تقسیم بیت المال برای «بنی هاشم» را هم به حضرت واگذار نکردند! یعنی نیامدند بگویند یا علی تو بیا این سهم «بنی هاشم» است این را خودت تقسیم کن!

این‌ها نشان می‌دهد که آقایان از حضور امیرالمؤمنین در حکومت وحشت داشتند؛ چون می‌دانستند اگر امیرالمؤمنین بیاید و یا یاران علی بیایند، طوری این‌ها حکومت می‌کنند که مردم اینها را با حاکمان فعلی مقایسه می‌کنند.

در مورد نماز امیرالمؤمنین در «بصره» دارند که:

«صلى بنا على يوم الجمل صلاةً ذكرنا صلاة رسول الله»

سنن ابن ماجه؛ اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني الوفاة: ۲۷۵، دار النشر: دار الفكر -

بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ۱، ص ۲۹۶، ح ۹۱۷

نماز علی یاد آور نماز رسول الله می‌شود. اگر حضرت در فتوحات و یا در حکومت داری بود، قطعا این شکلی نبود. بعضی از خودی‌های ما يك مقدار خود باخته هستند، يك مقداری تصور می‌کنند که اگر بگویند علی مشاور عمر بوده و نمی‌دائم وقتی که عمر او را صدا می‌کرد با عجله راه می‌افتاد و عبایش را فراموش می‌کرد، عبایش به زمین کشیده می‌شد و دوان دوان نزد عمر می‌رفت و... این برای وحدت شیعه و سنی مفید است! نه آقا این طوری نبود!

این مسخره بازی‌ها چیست؟ فردای قیامت کتکی که به این‌ها می‌زنند، بدتر از آن وهابی است؛ یعنی اگر بنا است برای وهابی، ۵۰ ضربه شلاق بزنند، برای این شیعه که دارد این‌طور توجیه می‌کند، صد ضربه می‌زنند؛ چون تخریب این، قوی‌تر از تخریب يك وهابی است.

وهابی چهره‌اش روشن است، مردم می‌دانند قضیه چه است؛ ولی يك شیعه و يك عالم شیعه مخصوصا عالمی که در جامعه تأثیر گذار است، وقتی می‌آید این حرف‌ها را می‌زند، دارد تخریب می‌کند.

از این‌ها اگر سوال کنیم با کدام مدرک این حرف را می‌زنید، اصلاً در عمرش هم این مدارک را ندیده! من به یکی از این‌ها گفتم عبارت:

«لولا علي لهلك عمر»

در کجاست؟ يك سند صحیح برای ما از ائمه می‌آورید؟ گفت: در سیصد جا گفته! بابا سیصد جا نه، سه جا گفته باشد، شما يك مورد از ائمه (علیهم السلام) برای ما نشان بدهید. اگر بود، ائمه (علیهم السلام) از من و شما که بیشتر برای وحدت و مسائل تقریب اهمیت می‌دادند.

ما از امام صادق (سلام الله علیه) پنجاه تا روایت داریم که فرمود:

«مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۳، ص ۳۸۰، بَابُ الرَّجُلِ يُصَلِّي وَحْدَهُ ثُمَّ يُعِيدُ فِي الْجَمَاعَةِ أَوْ يُصَلِّي بِقَوْمٍ وَقَدْ كَانَ صَلَّى قَبْلَ ذَلِكَ، ح ۶

یا فرمود:

«فَإِنَّ الْمُصَلِّيَّ مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

تهذیب الأحكام (تحقیق خراسان): نویسنده: طوسی، محمد بن الحسن، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، محقق / مصحح: خراسان، حسن الموسوی، ج ۳، ص ۲۷۷، ح ۱۲۹

این همه ما روایت در رابطه با تقریب میان شیعه و سنی داریم. اگر واقعا این قضایا بود، اگر واقعا علی مشاور عمر، مشاور ابوبکر و مشاور عثمان بود، يك جا می‌آوردند.

کدام يك از این‌ها برای تقریب بین شیعه و سنی مفید است؟ نماز خواندن مفید است یا این‌که شیعه بداند امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با معاویه رابطه حسنه داشته است؟! این که خیلی تأثیرش برای تقریب بین شیعه و سنی بیشتر است؛ ولی نداریم.

لذا این‌ها دارند چوب حراج بر تراث شیعه می‌زنند، شما بروید نامه ۵۳ نهج البلاغه را ببینید؛ حضرت فرمود:

«فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أُسَيْراً فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ»

نهج البلاغه (للصباحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۳۵، نامه ۵۳

یا در خطبه ۱۵۰ فرمود:

«حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ... وَ دَهَلُوا فِي السُّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»

نهج البلاغه (للصباحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۲۰۹، خطبه ۱۵۰

حضرت امیر مشاورش بود که این حرف‌ها را می‌زند؟! یا می‌فرماید:

«أَجْمَعُوا عَلَى حَزْبِي كَأَجْمَاعِهِمْ عَلَى حَزْبِ رَسُولِ اللَّهِ»

نهج البلاغه (للصباحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/

مصحح: فیض الاسلام، ص ۴۰۹، نامه ۳۶

اصلاً حضرت امیرالمؤمنین این کارها را برای خودش حرب می‌داند. کار این‌ها را محاربه می‌داند. علی از این

طرف بیاید بگوید: «وَ دَهَلُوا فِي السُّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»؛ از آن طرف برود به آن‌ها مشورت بدهد!!

البته در مورد خود مشورت ما کاری نداریم، يك يهودی بيايد بگويد يا علی من می‌خواهم دخترم را به فلان جوان بدهم صلاح می‌دانید یا نه؟ امیرالمؤمنین در مشورت خیانت نمی‌کند. ما روایت هم داریم بر این که در مشورت خیانت نکنید ولو دشمن شما باشد، ولو کافر باشد. يك مشرک بيايد به علی (علیه السلام) بگويد: يا علی من مشورت می‌خواهم، در این قضیه چه کار کنم؟ امیرالمؤمنین به او مشورت می‌دهد.

**پرسش:**

روایت «لولا علي لهلك عمر» سندش درست نیست؟

**پاسخ:**

این روایت در منابع اهل سنت است، در منابع ما نیست. البته مرحوم «کلینی» يك روایتی را به مناسبتی در «کافی» می‌آورد؛ ولی مرحوم «مجلسی» در «مرآة العقول» می‌گوید روایت ضعیف است و آن را از اعتبار ساقط می‌کند.

**آغاز بحث...**

ما در رابطه با مشروعیت سنت، آمدم اولین آیه را مطرح کردیم که فرمود:

**(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)**

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!

**سوره نجم (۵۳): آیه ۳ و ۴**

در این جا ما بحث آقایان را هم آوردیم که علمای اهل سنت و علمای شیعه، همه می‌گویند (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ،

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)؛ هم شامل سنت است و هم شامل قرآن!

آقایان يك بحثی دارند و در این بحث این قضیه مفصل مطرح شده، که آیا ما می‌توانیم قرآن را با سنت نسخ کنیم یا نه؟ این را می‌شود گفت گل سرسبد و بیت القصیر بحث ما است. البته من زیاد نمی‌خواهم ورود پیدا کنم، اگر بخواهیم ورود پیدا کنیم، خودش ده، بیست جلسه باید درگیر این بشویم. دوستان می‌توانند کتاب‌هایی که در علوم قرآنی نوشته شده را ببینند.

مرحوم «شیخ طوسی» در کتاب «العدة فی الاصول» جلد ۲ صفحه ۵۴۳ سنگ تمام گذاشته است. اقوال علمای اهل سنت را آورده، اقوال شیعه را آورده، ادله قائلین به نسخ قرآن به سنت را آورده و همین‌طور ادله نافیین را آورده و خیلی مفصل بحث کرده است.

در این جا «محمد عبدالعظیم زرقانی» در کتاب «مناهل العرفان فی علوم القرآن» می‌گوید:

«القسم الثاني نسخ القرآن بالسنة وقد اختلف العلماء في هذا القسم بين مجوز ومانع ثم اختلف المجوزون بين قائل بالوقوع وقائل بعدمه واذن يجري البحث في مقامين اثنين مقام الجواز ومقام الوقوع»

بعد می‌گوید:

« القائلون بالجواز »

یعنی ادله آن‌هایی که قائل هستند قرآن را می‌شود با سنت نسخ کرد؛ یعنی این در حقیقت بحث مشروعیت سنت نیست، فراتر از مشروعیت سنت است. یعنی سنت در ردیف قرآن است. چون: «القرآن لا ینسخ الا بمثله»!

ایشان می‌گوید:

«القائلون بالجواز هم مالك وأصحاب أبي حنيفة وجمهور المتكلمين من الأشاعرة والمعتزلة وحجتهم»

«مالك»، اصحاب «ابو حنيفة»، جمهور متكلمين اشاعره و معتزله معتقد به جواز هستند. و حجتشان

این است:

«أن نسخ القرآن بالسنة ليس مستحيلا لذاته ولا لغيره»

نسخ قرآن، نه محال ذاتی است و نه محال غیرى است.

«أما الأول فظاهر»

یعنی بیاد کسی بگوید با سنت بخوایم ما قرآن را نسخ کنیم مشخص است.

«اما لغيره»

یعنی ما بخوایم دلیل بیاوریم، قرینه بیاوریم؛

«فلأن السنة وحي من الله كما أن القرآن كذلك»

خیلی واضح و روشن است.

«لقوله تعالى (وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى) ولا فارق بينهما»

چه فرقی بین قرآن و سنت است؟

«إلا»

فرقی نیست مگر؛

«إلا أن ألفاظ القرآن من ترتيب الله وإنشائه وألفاظ السنة من ترتيب الرسول وإنشائه والقرآن له خصائصه

وللسنة خصائصها»

قرآن يك ويژگی‌هایی دارد مثلاً تحدی دارد، معجزه است، كلام الله است، حتى الف و واوش همه من الله است؛ ولی سنت نه، الفاظ و... همه «من النبي» است.

«وهذه الفوارق لا أثر لها فيما نحن بسبيله ما دام أن الله هو الذي ينسخ وحيه بوحيه»

خدا وحی خودش را با وحی خودش نسخ می‌کند.

« ففسخ أحد هذين الوحيين بالآخر لا مانع يمنعه عقلا كما أنه لا مانع يمنعه شرعا أيضا فتعين جوازه عقلا وشرعا هذه حجة المجيزين»

مناهل العرفان في علوم القرآن؛ اسم المؤلف: محمد عبد العظيم الزرقاني الوفاة: ١٣٦٧، دار النشر: دار

الفكر - لبنان - ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م، الطبعة : الأولى، ج ٢، ص ١٧٠

بعد هم یک بحث‌های دیگری دارد که ما آن‌ها را فعلاً کنار می‌گذاریم.

اما در شیعه، مرحوم «شیخ طوسی» متوفای ٤٦٠ در دو جا این بحث نسخ قرآن به سنت را مطرح کرده یکی در ذیل آیه:

(مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا)

هر حکمی را نسخ کنیم، و یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن، یا همانند آن را می‌آوریم.

سوره بقره (٢): آیه ١٠٦

یکی هم در ذیل آیه:

(إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ)

من تنها از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.

## سوره احقاف (٤٦): آیه ٩

در دو جا به طور مفصل آورده، حالا من بخشی از آن را آوردم:

«فان قيل: هل يجوز نسخ القرآن بالسنة أم لا ؟ قلنا فيه خلاف بين الفقهاء، ذكرناه في أصول الفقه»

ایشان در اینجا به «عُدَّةُ الأصول» خودش حواله می‌دهد.

«وبين أصحابنا أيضا فيه خلاف، إلا أن يقوى في النفس جواز ذلك»

آن‌که در نزد من «شیخ طوسی» تقویت می‌شود جوازش است.

« وقد ذكرنا أدلة الفريقين »

که در «العدة الاصول» آمده است.

«الشبه فيها في أصول الفقه لا يحتمل ذكرها هذا المكان»

این‌جا من نمی‌توانم، این‌جا تحملش را ندارد.

«وإنما اخرنا ذلك، لان تلاوة القرآن»

تا آن‌جایی که می‌گوید:

«تارة في التلاوة فتنسخ، وتارة في الحكم فينسخ، وتارة فيهما فينسخان. وكذلك لا يمتنع أن تكون

المصلحة في أن تنسخ ، تارة بقرآن، وتارة بالسنة المقطوع بها. فذلك موقوف على الأدلة»

ما باید ببینیم ادله، تقویت می‌کند یا نمی‌کند؟

التبيان في تفسير القرآن؛ المؤلف: الطوسي، محمد بن الحسن (المتوفى ٤٦٠ق)، تحقيق وتصحيح: أحمد

حبيب قصير العاملي، ناشر: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩هـ. ج ١، ص ٣٩٩

ایشان در «العهده» یک بابی دارد تحت عنوان:

«في ذكر نسخ القرآن بالسنة، والسنة بالقرآن»

العهده في أصول الفقه ( عدة الأصول )؛ المؤلف: الطوسي، محمد بن الحسن (متوفى ٤٦٠ ق)، تحقيق:

محمد مهدي نجف، ناشر: مؤسسة آل البيت ( ع ) للطباعة والنشر، ج ٢، ص ٥٤٣

ایشان در این جا در ذیل آیه: (إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ)؛ به طور خلاصه مطرح کرده:

«أي ليس لي أن أتبع إلا الذي يوحى إليّ" إني أخاف إن عصيت ربي " في اتباع غيره " عذاب يوم عظيم

ومن استدلال بهذه الآية على أن نسخ القرآن بالسنة لا يجوز فقد أبعده»

اگر کسی با استدلال به این آیه بگوید نسخ قرآن با سنت جایز نیست، خیلی از حقیقت دور شده است.

«لأنه إذا نسخ ما يتضمنه القرآن بالسنة، فالسنة لا يقولها النبي صلى الله عليه وآله إلا بوحى من الله»

این سنت جز وحی «من الله» نیست.

«وليس بنسخه من قبل نفسه. بل يكون ذلك النسخ مضافا إلى الله»

پیغمبر هم که خودش نمی آید نسخ بکند این نسخش از خدای عالم است.

التبيان في تفسير القرآن؛ المؤلف: الطوسي، محمد بن الحسن (المتوفى ٤٦٠ق)، تحقيق وتصحيح: أحمد

حبيب قصير العاملي، ناشر: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩هـ. ج ٥، ص ٣٥١

البته ما نسخ سنت با سنت الی ماشاء الله داریم. حضرت امیر هم در خطبه مشهوری که در «کافی» دارد، می‌گوید: راویان حدیث، چند دسته هستند، بعضی‌ها هستند حدیث را شنیدند ولی نمی‌توانند تشخیص بدهند، بعضی‌ها شنیده‌اند ولی دروغگو هستند و...؛ سه چهار دسته می‌کند.

بعد می‌گوید: بعضی‌ها از پیغمبر منسوخ را شنیده‌اند ولی ناسخ را نشنیده‌اند، مطلق را شنیده‌اند، مقیدش را نشنیده‌اند؛ عام را شنیده‌اند، خاصش را نشنیده‌اند. آن‌جا حضرت اشاره می‌کند بر این‌که خود سنت، ناسخ و منسوخی دارد.

ایشان در ادامه می‌گوید:

« بل يكون ذلك النسخ مضافا إلى الله. وإنما لا يكون قرآنا لأنه تعالى قد يوحى إلى نبيه ما هو قرآن وما ليس بقرآن»

خداوند هم قرآن را وحی می‌کند هم غیر قرآن را وحی می‌کند.

«لان جميع ما بينه النبي صلى الله عليه وآله من الشريعة»

یعنی همان آیه:

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ)

و ما این ذکر [= قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی!

سوره نحل (۱۶): آیه ۴۴

«لم يبينها إلا بوحى من الله»

تبيين پیغمبر هم «وحي من الله» است.

«لقوله تعالى: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى)»

بعد می گوید:

«وإن كان تفصيل ذلك ليس بموجود في القرآن فالاستدلال بذلك على ما قالوه بعيد»

گرچه تفصیل این قضایا به صورت مفصل نیامده؛ ولی همین اندازه برای ما کافی است.

التبيان في تفسير القرآن؛ المؤلف: الطوسي، محمد بن الحسن (المتوفى ٤٦٠ق)، تحقيق وتصحيح: أحمد

حبيب قصير العاملي، ناشر: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩هـ. ج ٥، ص ٣٥١

حالا (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) چه قرآن باشد، چه سنت باشد، چه سیره باشد، فرقی نمی کند.

**پرسش:**

در سخن پیامبر هیچ شک و شبهه‌ای نیست و حرف پیامبر و حرف قرآن هیچ فرقی نمی کند. قرآن قطعی الصدور است ولی سنت، حرف پیامبر است و «قطعی الصدور» نیست. این جا اشکال می شود.

**پاسخ:**

سنت، دو دسته است. یک دسته خبر آحاد است، خبر آحاد اگر چنانچه با سند صحیح به ما رسید، «قطعی الصدور» نیست، ولی ما اطمینان عقلانی برای او داریم.

ما در کارهای روزمره مان چه کار می کنیم؟ الان حضرت تعالی منزل یا جای دیگر تشریف می برید خانم تان و یا یک شخص دیگری، یک خبری به شما می دهد، شما شکی در صداقت خبر ندارید و حال آن که او را عادل نمی دانید و پشت سرش هم نماز نمی خوانید.

یا رفیق‌تان یک جمله‌ای به شما می‌گوید، شما شبهه‌ای ندارید که این دروغ نیست و واقعیت دارد؛ حالا یک دفعه اشتباه بکند آن بحث جدای است؛ قرآن هم غیر از این محاورات عمومی که نیست، احادیث ما هم غیر از این محاورات عمومی که نیست.

اگر «زراره» به «مدینه» می‌رفت و در «کوفه» می‌آمد مطلبی نقل می‌کرد آیا یکی از افراد شک می‌کرد؟ والله نه!

این را خوب دقت کنید. من نه بحث تواتر را می‌خواهم مطرح کنم، نه غیر تواتر و مستفیض و ... ما کاری به اینها نداریم. این که سند برای ما محرز بشود که روایت صحیح است. یعنی در راویان مان متهم به کذب و وضع نداریم، آن تخصصاً خارج است؛ ولی این سند ثابت باشد یعنی وقتی می‌گوید: «حدثنی زراره» حدّثه واقعا!

وقتی «حدّثه» برای ما ثابت شد، اطمینان عقلائی برای همه شنوندگان می‌آید که امام صادق «حدّثه»! این را داشته باشید.

«صفوان» خدمت امام می‌آید و به «بصره» بر می‌گردد و می‌گوید از امام رضا این طور شنیدم، امام رضا این طور فرمود. شما دارید یک جا به ما نشان بدهید که این صحابه، این‌هایی که مورد وثوق اهل بیت بودند، یک مطلبی از ائمه نقل کنند و یکی از شیعیان در آن تشکیک کند.

یعنی یکی از شیعیان بگوید آقا شما یک نفر هستید و گفتار شما برای ما مورد قبول نیست، از کجا بدانیم واقعاً امام گفته؟ در این ۲۵۰ سال یک مورد برای ما نشان بدهید، حتی یک مورد نداریم!

مرحوم «کشی» در «رجالش» همه اینها را آورده یعنی: «و لا رَظِبٍ وَ لا یابِسِ» در رابطه با تعامل ائمه با صحابه، تعامل صحابه با یکدیگر و ... همه را آورده.

پس وقتی به این شکلی شد برای ما کفایت می‌کند و دیگر «ظنی الصدور و قطعی الصدور» و ... این‌ها را بیچیم و کنار بگذاریم.

اصولی که مرحوم «شیخ»، یا «سید مرتضی»، و یا «شیخ مفید» نوشته، بحث «ظنی الصدور و قطعی الصدور» و این مسائل نیست.

خدا از سر تقصیرات همه‌مان بگذرد؛ «اخباری»ها آمدند یک بحثی را مطرح کردند، بزرگان ما آمدند درباره این یک حرف او، ده‌ها سخن گفتند. هزار تا حرف درست کردند که آیا «ظنی الصدور» است یا «قطعی الصدور» است، «آیه نبأ» دلالت می‌کند، دلالت نمی‌کند؟

شما اصول مرحوم «شیخ مفید» را ببینید، ۵۰-۶۰ صفحه است، «سید مرتضی» اصولی دارد که شما پاورقی‌ها را اگر حذف بکنید، اصولش به اندازه یک دفتر جیبی بشود که در جیب‌تان بگذارید همین اندازه می‌شود.

«شیخ طوسی» آمده بحث اصول را البته نه اصولی که ما می‌خوانیم، ایشان مثلاً بحث «نسخ القرآن بالسنة» را در اصول آورده مطرح کرده، در رابطه با تحریف قرآن، آمده آن‌جا مطرح کرده؛ یا اینکه آیا ما می‌توانیم به روایات اهل سنت هم عمل کنیم یا نکنیم؟

اگر این بحث‌های متفرقه‌ای که ما امروز در اصول نمی‌خوانیم از «عدة الأصول شیخ طوسی» حذف کنید، ایشان هم کتاب اصولش مثل «شیخ مفید» و «سید مرتضی» است هم‌اشار ۵۰-۶۰ صفحه می‌شود.

در مقابل، شما بزرگان ما را ببینید که چقدر اصول را طول و تفسیر داده اند! خدا ان شاء الله آیت‌الله العظمی «وحید خراسانی» را حفظ کند، سال ۵۶ اولین روز آغاز اصول ایشان در «مسجد سلماسی» بود، ما خدمت ایشان بودیم. سال ۵۷ هم که انقلاب شد ما هم این بحث‌ها را رها کردیم، ایشان تقریباً ادامه داد و ۱۷ سال اصولش طول کشید. ۱۷ سال اصول خواندن کار یک عمری است.

یادم است ایشان یک روز به روایت «سهل ابن زیاد» رسید، یک هفته تمام، درس را تعطیل کرد و در رابطه با این که «سهل ابن زیاد» آدم خوبی است یا نه، این آدم است یا فرشته است، بحث کرد. روز آخر هم یادم است چهارشنبه بود گفت: «الأمرُ فی السهلِ سهلٌ!» این را همه گفتند دیگر! ایشان یک هفته تمام از شنبه تا چهارشنبه بنده خدا «سهل بن زیاد» را بالا برد و پایین آورد، آخرش هم گفت: «الأمرُ فی السهلِ سهلٌ!»

من دوست داشتم در حوزه، اصول ما عجین به فقه بود؛ یعنی اصول ۵ جلد و یا ۱۰ جلد بشود، ولی ببینیم این اصول، در کجای فقه به درد ما می خورد؟ شما بیایید مثلاً بحث کنید که آیا «الفاظ» برای صحیح وضع شده یا اعم از صحیح؟

شما کتاب فقه آقای «خویی» ۵۰-۶۰ جلد است را ببینید، آیا یک جا دارد به این استدلال کرده باشد که آیا الفاظ، حقیقت در متلبس است یا «من قضی عنه» است؟ به قول مرحوم «آخوند»:

#### «تظهر الثمرة فی النذر»

اگر یک کسی نذر کرده باشد که اگر الفاظ برای صحیح وضع شده باشد، یک روز، روزه بگیرد. بعد از یک سال اصول خواندن، «ثبت» بر این که الفاظ برای صحیح نیست و اعم از صحیح و فاسد است؛ لذا نباید روزه بگیرد؛ یعنی یک سال رفته درس خوانده ثابت شده بر این که روزه برایش واجب نیست!!

ای کاش ما می توانستیم یک اصولی در حوزه راه بیاندازیم، اصولی منتج باشد، اصولی که ما در فقه به این اصول نیاز داریم، اگر این طوری اصول بنویسند، ۵۰ جلد هم باشد خیلی خوب است؛ یعنی ما بگوییم این اصول در ابواب مختلف، فایده و کاربرد دارد و گرنه من معتقد هستم اصول، یک طوری باید باشد حداکثر ۲ سال طول بکشد. الفاظش یک سال، اصول عملیه و ... هم یک سال طول بکشد. یعنی ما کلیات را بخوانیم. بعضی از قسمت هایی که ورزش علمی است، همه این ها را حذف بکنیم و بگوییم این اصول ما است.

یا ما یک سری اساتیدی را در حوزه، تربیت بکنیم. بزرگان ما، مراجع ما، یکی از آنهایی که حوصله دارد روی این کار کند. البته مراجع ما بعد از ۸۰-۸۵ سالگی مرجعیت را قبول می‌کنند، آن بندگان خدا در آن وضع توانایی جسمی ندارند؛ یعنی توانایی که واقعاً بنشینند ۲ ساعت، ۵ ساعت مطالعه کنند ندارند.

بعضی از مراجع بزرگوار ما بیایند یک بحثی بگذارند، اصول کاربردی را برای تعدادی از اساتید بنویسند. یعنی استاد وقتی به طور مثال «اصول الفقه» مرحوم «مظفر» را مطرح می‌کند چهار تا مثال هم بزند، یا حداقل مثال‌ها را در پاورقی بیاورند.

برای این که وقتی طلبه می‌خواند، این که فرض بفرمایید «اصول عملیه عقلیه» یا «شرعیه» است، این طلبه بداند که این کجا کاربرد دارد و کجا می‌توانم از آن استفاده کنم! این اصول مجتهد پرور می‌شود.

خدا حفظ کند آقای «وحید» را ما یک ماه می‌رویم درس ایشان. در یک ماه بخواهیم یک صفحه بنویسیم که چه چیزی گیرمان آمد - البته شاید مقصر ما بودیم و خیلی زیاد توانایی نداشتیم - خواستم یک ماهه یک صفحه بنویسم که نتیجه این یک ماهه این شده، من استفاده کنم نتوانستم.

اصول دیگران را هم رفتیم، تا آخر دیدیم حاج آقای «سبحانی» - خدا او را حفظ کند - درس اصول شروع کرد. ما دو سه ماه رفتیم دیدیم همان اصولی است که ما دنبالش بودیم. یعنی دیدیم که اصول در مشتش است.

ما درس یکی از آقایان مراجع بودیم می‌گفت: اگر ما «تهذیب» امام را بفهمیم، شق القمر کردیم؛ اگر بنا است ما «تهذیب الأصول» امام را بفهمیم برویم از کسی که نوشته بفهمیم.

یا آقایان دیگر می‌گویند: این عبارت در «تهذیب الأصول» است، اگر مراد این باشد، نتیجه این است، یا اگر این باشد نتیجه این است؛ خدا آقای «خزعلی» را بیامرزد می‌گفت: آقای «سبحانی» فارسی شنیده، ترکی فکر

کرده، عربی هم نوشته است!!

شاید سخت‌ترین کتاب اصول، «تهذیب الأصول» امام است. شما اصول مرحوم «حائری» را ببینید. اصول آقای «خویی» را ببینید. اصلاً اصول آقای «خویی» عربی نیست فارسی است؛ یعنی آدم وقتی ۵۰ صفحه می‌خواند دو تا لغتی که آدم در معنایش گیر کند، پیدا نمی‌کند. آدم از مطالعه این کتاب سیر نمی‌شود.

مخصوصاً اصولی که آقای «حیدری» از علمای بزرگ افغانستان نوشت؛ شما ببینید قلم چقدر شیرین و لذیذ است، آدم می‌خواند کیف می‌کند. آدم احساس می‌کند کتاب «لیلی و مجنون» دارد می‌خواند!

ولی بعضی وقت‌ها آدم کتابی می‌خواند که عبارت پیچیدگی دارد و آدم خسته می‌شود لذا می‌بندد و کنار می‌گذارد و می‌گوید فردا مطالعه می‌کنم. فردا مطالعه می‌کند متوجه نمی‌شود به همین شکل کنار می‌گذرد.

آقای «بروجردی» کتاب «نهایة الأصول» دارد، آن هم خیلی قشنگ است، پیچیدگی دارد ولی مختصر و مفید است. تقریرات درس آقای بروجردی است که آقای «منتظری» نوشته است.

ایشان بحث ۲۰۰ - ۳۰۰ صفحه‌ای دیگران را در ۲۰ صفحه آورده، ما آن وقتی که «کفایه» تدریس می‌کردیم در کنار «کفایه»، حداقل شش، هفت تا از تقریرات آقایان را هم مجبور می‌کردیم دوستان مان مطالعه کنند.

خودمان هم مطالعه می‌کردیم، دو سه سطر از «کفایه» می‌خواندیم و بقیه را از تقریرات می‌گفتیم. حتی «سید مجاهد» کتاب «مفاتیح الاصول» دارد آن را هم نگاه می‌کردیم. من به دوستان توصیه می‌کنم حوصله کردند آن را بخوانند.

کتاب «مفاتیح الأصول» از کتاب‌هایی است که خیلی قطور است و ۷۰۰ - ۸۰۰ صفحه است. از آن کتاب‌های بزرگی که به قولی ۷۰ سانت طولش و ۳۰ سانت عرضش است؛ ولی الحق والانصاف ایشان قشنگ کار کرده است.

«سید مجاهد» پسر «صاحب ریاض» است که در قضیه جنگ «ایران» و «شوروی» در «قزوین» آمد شهید شد و جنازه‌اش را به «نجف» بردند.

در هر صورت ...

مرحوم «طبرسی» هم در «مجمع البیان» همین تعبیری را که مرحوم شیخ دارد، او هم دارد. البته «مجمع البیان» در حقیقت خلاصه و شرحی بر «تبیان شیخ طوسی» است. «مجمع البیان» چیز مستقلی نیست. ایشان هم می‌گوید:

«والصحيح أن القرآن يجوز أن ينسخ بالسنة المقطوع عليها ، ومعنى (خير منها) أي: أصلح لنا منها في ديننا... لأن السنة إنما هي بوحيه تعالى وأمره ، فإضافتها إليه كإضافة كلامه. وآخر الآية إنما يدل على أنه قادر على أن ينسخ الآية بما هو أصلح وأنفع، سواء كان ذلك بقرآن أو سنة»

مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ المؤلف: الطبرسي، الفضل بن الحسن (المتوفى 548ق)، تحقيق: لجنة من العلماء والمحققين الأخصائيين، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، الطبعة الأولى، 1415هـ - 1995م، ج 1، ص 342

باز ایشان در ذیل آیه شریفه: (إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ) می‌گوید:

«ومن استدل بهذه الآية على أن نسخ القرآن بالسنة لا يجوز، فقد أبعد»

این تعبیر، همان تعبیری است که «شیخ طوسی» داشت.

«لأنه إذا نسخ القرآن بالسنة، وما يقوله النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فإنه يقوله بالوحي من الله»

تا آنجا که ایشان می‌گوید:

«ويؤيد ذلك قوله ( وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى )»

مجمع البيان في تفسير القرآن؛ المؤلف: الطبرسي، الفضل بن الحسن (المتوفى 548ق)، تحقيق: لجنة من العلماء والمحققين الأخصائيين، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، الطبعة الأولى، 1415هـ - 1995م، ج 5، ص 177

بنابراین این دو تا آیه

(مَا نُنسَخُ مِنْ آيَةٍ)

و دیگری:

(إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ)

از این دو تا آیه مرحوم «شیخ طوسی» و «طبرسی» و دیگران بزرگان استفاده کردند، من به همین دو تا اکتفا کردم، دیگر مفسرین هم، همه دارند که این دو تا آیه دلالت می‌کند بر این که سنت کلام الله است، همان طوری که قرآن کلام الله است.

با سنت ما می‌توانیم قرآن را نسخ کنیم، البته به شرط این که سنت «مقطوع الصدور» باشد، «مقطوع الصدور» بودن تقریباً می‌شود گفت بین همه آقایان «متفقٌ علیه عند العلماء» است که سنت ما، اگر «مقطوعٌ علیها» باشد می‌شود قرآن را با آن تخصیص زد.

پرسش:

آیا مصداق هم داریم که قرآن با سنت نسخ شده باشد؟

پاسخ:

موارد زیادی آقایان آوردند، شما کتاب «البیان» آقای «خویی» را نگاه بکنید و همچنین «عُده» را نگاه کنید

آقایان مثال می‌زنند

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»